بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج 21/2/1393

بحث ما در مورد این بود که آیا ذوی الارحام که ارث میبرند آن واسطه مالک میشود یا مالک نمیشود ، خوب اینجا یک نکته ای را عرض کنم خدمت شما ، یک بحثی که از ضمن بحثهای گذشتهء ما شاید نتیجهء بحث روشن باشد آن این است که اگر ما گفتیم که آن واسطه مالک میشود آیا ما می توانیم از آن نتیجه گیری بکنیم که حالا که او مالک میشود پس بنابراین به ترتیب ارث اول باید تجهیزاتش را بعد دیونش و بعد وصایاش را عمل بکنیم یا این مطلب را نمیتوانیم قائل بشویم ،عرض کردم یک موقعی این مطلب را مسلّم میدانیم که احکام ارث در او جاری نمیشود با او میخواهیم بحثهای دیگر را دنبال کنیم ، خوب آن بحثهایی بود که قبلاً گذشت ،یک موقع این بود که آن را مسلّم نمیدانیم ، همین مطلب را میخواهیم بررسی کنیم که آیا احکام ارث در آن جاری میشود یا جاری نمیشود ،خوب سابق این مطلب را اشاره کردیم که ما عموماتی نداریم که اقتضاء کند که **کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد الارث**، علاوه بر اینکه این معارض دارد بر خلاف این عمومات ،کلاًّ یک همچین عامی نداریم که **کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد الارث** یک همچین چیزی نیست ، وقتی که یک همچین چیزی نبود خوب دلیل نداریم بر اینکه قواعد باب ارث را در آن جاری کنیم ،ظاهر آن ادله ای که گفته که ذوی الارحام ارث میبرند این هست که همهء مال را ارث میبرند چه دین داشته باشد چه نداشته باشد،چه وصیت کرده باشد چه نکرده باشد،یعنی آن واسطه ،آن واسطه چه وصیت کرده باشد چه نکرده باشد، برای تجهیز او نیاز به مال باشد یا نباشد در همه صورت مال به ورثه میرسد ، آن اطلاقش این مورد را هم شامل میشود، و بنابراین احکام ارث برش آن ترتیب احکام ارث در موردش جاری نمیشود،(حالا آن سیره آن بحث این است که اگر باسیره بخواهیم مسلم بدانیم که مثلا ً احکام، آن یک بحث دیگه است ، من قبلاً میگفتم به احتمال زیاد اصلاً این مسلم باشد ، حالا اگر مسلم نباشد خوب دلیلی هم نداریم ، دلیلی هم نداریم بازهم نتیجه همان نتیجهء این است که این احکام تقدیم تجهیز و دین و وصیت اینجاها جاری نمیشود ، اگر ادله ای داشتیم که **کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد باب الارث** اینجا بین آن ادله ای که **کلّ مالٍ فهو یجری علیه قواعد باب الارث** واین دلیلی که میگه که مثلاً نوه از پدرش ارث میبرد آن سهم پدر به نوه میرسد نسبت به اینها عموم خصوص من وجه هستند ، آن یکی میگه که مثلاً اگر کسی مالی داشته باشد و دینی داشته باشد **فالمال یصرف فی الدین ولایرثه الورثه** این یکی میگه که در این موردخاصی که مالی به واسطه رسیده است ،این مال کلّش به ورثه میرسد ،نسبت اینها عموم خصوص من وجهی هستند که هر دوتا شون هم میشود تخصیص زد ،یعنی هم ادله ای که میگه **کلّ مالٍ فهو یصرف فی الدین** مییشود این را تخصیص زد که مراد از مال مالی است که در زمان حیات به شخص برسد ،اما مالی که بعد از مرگ به شخص میرسد آن داخل چیز نمیشود، آن فرد نادر این دلیل هست دیگه ، فرد ظاهر این دلیل این هست که کلّ مالٍ، ما که اصلاً میگفتیم اطلاق ندارد اما حالا منهای ، اگر هم اطلاق داشته باشد فرد ظاهرش مالی هست که در حال حیات شخص مالک شده باشد (نه دوتا دلیل عموم خصوص من وجه هستند هیچ کدامش را نمیشود بینشان جمع عرفی برقرار کرد،چون از یک طرف کلّ مالٍ مالی هست که ظاهرش مالی هست که در حال حیات به دست بیاورد این مورد را شامل نمیشود ،از آن طرف اینی هم که میگه ورثه مال را میبرند،فرد ظاهرش جایی هست که آن واسطه دین نداشته باشد ،چون اینکه آن واسطه دین داشته باشد و این دینش ادا نشده باشد و باقیمانده باشد و وصیت کرده باشد و وصیت ادا نشده باشد ،اینها ، فرضهای نادری است ،متعارفاً دیگه بعد از حیات شخص خوب دیونش ادا میشود ،وصیتهاش ادا میشود ،اینی که وصیّتش مانده باشد ،دینش مانده باشد ، اینها همه فرد نادر است ،یعنی اگر فرض کنیم که اطلاقی آن ادله داشته باشد ،دوتا عموم و خصوص من وجهی هستند که مجمع فرد نادر نسبت به هر دو دلیل است و هر دو دلیل را میشود مجمع را از تحتشان خارج کرد **والذی یحصم النزاع** این است که اصلاً اطلاقی ندارد ادله ای که قواعد باب ارث و ترتیب تجهیز و دین و وصیت را اثبات میکند موضوعش ماترک هست نه **کل ّمالٍ** ،ما ترک هم اموری هست که شخص مالک میشود در حال حیات ،آن چیزی که بعد از مرگ مالک میشود داخل در آن موضوع نیست ،روایت حسین بن خالد و اینها هم ربطی به این بحث ندارد ،روایت حسین بن خالد برای آن چیزی هست که بعد از مرگ از باب اصابهء بر بدن و به بدن رسیدن به او میرسد و او هم قطعاً به ورثه که نمیرسد، فرض روایت حسین بن خالد این است که به هیچ وجه حتی اگر دین هم نداشته باشد به ورثه نمیرسد ،موضوعش یک چیز دیگری هست،(بگید همهء این مال ولو دین هم داشته باشد به ورثه میرسد ،بحث اطلاق مقامی اینجا نیست دیگه ، دو تا دلیل داریم فرض کنید اینها با همدیگر اطلاق داشته باشد ،اطلاق نداشته باشد که ادله ای که میگه که این مال به ورثه طبقه بعد میرسد آن ادله محکّم هست دیگه ،اطلاق مقامی نداریم دیگه ) خوب ماند یک بحث در مورد آن سند روایتی که به عنوان معارض ذکر کرده بودیم که دونفر در سندبودن،یکی یحیی بن المبارک بود یکی ابی جمیله،در مورد یحیی بن مبارک توثیق صریحی ندارد ولی خوب یک عدّه افرادی از او اکثار روایت دارند بعضیهاشون تضعیف شده اند مثل سهل بن زیاد آدمی که خوب آن را کاری نداریم ،منهای او اکثار روایت یعقوب بن یزید که خوب خیلی روایتهاش زیاد است ، ابراهیم بن هاشم ،محمد بن حسین بن ابی الخطّاب ،حالا ابی الخطاب زیاد نیست ،یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم اینها روایتهاشون زیاد است ، همین مقدار کافی است برای اثبات وثاقت یحیی بن المبارک، اما مفضل بن صالح ،ابو جمیله مفضل بن صالح است ، در موردش یک جایی نجاشی در ترجمهء جابر بن یزید دارد :**روی عنه جماعةٌ غمض فیهم وضعّفوا منهم عمرو بن شمر والمفضل بن صالح** ، ابن غضائری هم در موردش گفته که **ضعیفٌ ،کذّابٌ یضع الحدیث ،حدّثنااحمدبن عبدالواحد قال حدّثنا علی بن محمد بن زبیر قال حدّثنا علی بن حسن بن فضّال قال سمعت معاویة بن حکیم یقول سمعت ابا جمیله یقول أنا وضعت رسالة معاویه الی محمد بن ابی بکر** ،آقای خویی میفرمایند که مفضّل بن صالح در اسناد کامل الزیارات واقع هست و ابن قولویه به وثاقت جمیع کسانی که در اسناد کامل الزیارات واقع هستند شهادت داده است ،ولیکن این شهادت ابن قولویه معارض هست به عبارت نجاشی که ازش استفاده میشود که ضعف مفضّل بن صالح **کان من المتسالم علیه عند الاصحاب** است وبعد میگن که اکثار روایت و اینها هم قرینه نیست و آنها را ردّ میکند، خوب اینکه ایشان میفرمایند از عبارت نجاشی استفاده میشود که **من المتسالم علیه عند الاصحاب** است من متوجّه نشدم از کجای عبارت استفاده میشود که **غمض فیهم و ضعّفوا** میگه جماعتی که تضعیف شدند،معمولاً آقایون در مورد کلمه ای که به صیغهء مجهول به کار برده میشود میگن صیغهء تمریض است، اشاره به ضعف کلام است و اینجوری تعبیر میکنند ، البته این مطلب در این مانحن فیه نمیاد چون آن در جاههایی است که اگر قائل قول قویّی داشت ،مناسب بود ذکر میشد قائل را ،چطور قیل دالّ بر تضعیف هست آن یک نکتهء دیگه ای هست که یک نوع اطلاق مقامی خاصی وجود دارد که در مانحن فیه نمیاد ، حالا توضیحش بماند ،ولی علی ایّ تقدیر اگر آن بیانی که آقایون در باب تمریض بودن صیغهء مجهول گفتند هم در اینجا نیاد بالاخره متسالم علیه عند الاصحاب دیگه از کجای این عبارت در میاد من نفهمیدم، آقای خویی چطور یک همچین مطلبی را، میگه جماعتی که تضعیف شدن آن از او نقل کرده و ظاهرش این است که نجاشی تضعیف را قبول دارد نه اینکه قبول ندارد ،ولی متسالم علیه عند الاصحاب بودن آن ازش در نمیاد ، میگه تضعیف شدن وکأنّ نجاشی هم قبول دارد چون در مقام مذمّت جابربن یزید هم هست ،میگه خودش آدم خوبی نیست راویهاش هم تضعیف شده هستند ،همین تعبیری که ما میگیم تضعیف شده، اگر گفتیم فلانی تضعیف شده هست یعنی متسالم علیه عند الاصحاب است ، یعنی یک مضعّف معتبری این را تضعیف کرده است ، خوب بله شما میگید معارض میشود از عبارت نجاشی استفاده میشود که تضعیف معتبر دارد، ابن قولویه هم ازش استفاده میشود که توثیق دارد ، اینها باهم تعارض دارند،نجاشی آن را قبول کرده میگه ضعیف هست ،ابن قولویه ثقه میداند ،اینها با هم معارض هستند پس بنابراین وثاقتش ثابت نشده به این تعبیر اگه بخواهید تعبیر کنید ولی نه متسالم علیه بین الاصحاب ،تعبیر خوبی نیست ، (ما دلیلی نداریم که آن عنوان عام بما هو عام مقدم باشد،اینجور نیست که هر خاصی بر عام مقدم باشد )خوب عمدهء مطلب این است که اسناد کامل الزیارات اصل مطلبش نا تمام است که خوب بحثش گذشته است ، حالا اسناد کامل الزیارات را بگذاریم کنار بحث این است که خود این تضعیفات آیا قابل اعتماد هست یا قابل اعتماد نیست ،ما به طور کلّی تضعیفات را قابل اعتماد نمیدانیم ،به خصوص در تضعیفاتی که زمینه های غلوّ اینها در موردش مطرح هست ،که همین جابر بن یزید جعفی و اینها ، اینها کسانی هستند که به عنوان غالی شناخته شده اند، اینها زمینه هایی هست که بحث های مربوط به غلوّ و امثال اینها هست اینجاها اصلاً قابل اعتماد نفس تضعیف نیست،فقط میماند عبارت ابن غضائری،عبارتش دو نکته دارد یکی ضعیفٌ کذابٌ یضع الحدیثش هست ، یکی آن روایتی که نقل کرده از ابی جمیله ، آن ضعیفٌ کذابٌ یضع الحدیثش قابل اعتماد نیست ، خصوصاً درمورد ابن غضائری کثیر الاعتماد علی المتون درشناخت ویژگیهای راویا ن بوده ، این امور ،امور اشتهادیی هست ودر امور اشتهادی شهادت مقبول نیست ،امور حدسی است شهادت مقبول نیست، این اجمال قضیه، اما میماند آن روایتی که نقل شده است ، در مورد ابن غضائری یک بحث کلّیی وجود دارد که اصلاً این کتاب چقدر قابل اعتماد است ،آقای خویی و اینها میگن طریق به این کتاب ثابت نیست و طریق ندارد و از این صحبتها، این کتاب را قابل اعتماد نمیدانند، نه ما از این جهاتها این کتاب را بی اعتماد نمیدانیم و به همین شهادت علامه حلی در مورد اینکه این کتاب برای ابن غضائری هست اعتماد میکنیم و منقولات این کتاب هم منقولاتی هست که با مؤیّد هست که باید برای احمد بن حسین بن غضائری باشد ،از جهات مختلف که اصل نسبت کتاب به ابن غضائری را ثابت میکند و مؤیّد شهادت علامه حلّی در مورد این کتاب است ، یکیش بعضی از اسناد این کتاب مثل این حدثنا احمد بن عبدالواحد که دقیقاً طبقه ء احمد بن حسین بن غضائری است این یک جهت ، تعبیراتی که در این کتاب نقل شده با تعبیراتی که احیاناً نجاشی از او نقل میگند موافق است،واین کتاب حاج آقا تأویل میفرمودند که برای هر کسی باشد یک رجالیِ خبره است ، اطلاعات و دقّتهایی که در بحثهای رجالی دارد خیلی آدم دقیقی است ، ایشان میفرمودند که اطلاعات رجالیی که در ابن غضائری هست این نشان میدهد که مؤلف کتاب دقیقترین عالم رجالی هست ، و از نجاشی و شیخ طوسی هم دقیقتر و عمیق تر است ، و عالم رجالیی که درآن عصر باشد و به این قوّت باشد غیر از احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری کسی دیگه ای ما نمیشناسیم، خود همین مجموعه نشان میدهد که این کتاب برای احمد بن حسین بن عبید الله غضائری است ، در انتساب کتاب به مولف ،مجموعاٌ هم شهادت علامه معتبر است ذاتاً ، به خصوص وقتی که مویّد به جهات خارجیِ دیگه هم باشد ،ولی عمده اش این هست که آیا این نقل منافات با وثاقت دارد (در مورد مثلاً کنیه های اشخاص ،نسب اشخاص ، یک نسب شناس حرفه ای است ، ویژگیهایی که در مورد راویان معرفی میکند پیداست خیلی مسلط است به عناوین راویان ،عالم رجالی بحث توثیق و تضعیف یکی از شئونش است ،شئون عمده اش این است که این راوی را بشناسد اسمش چیست ، کنیه اش چیست ، لقبش چیست؟ این عناوینها با همدیگه چه ارتباطی با هم دارند ، د راین نکات اینجوری و ویژگیهایی که د رمورد نام راویان ذکر میکند خیلی دقیق است و دقتهایی که درش به کار رفته است ؛ من مکرر مواردی که آدم تعارض میبیند بین حرفهای نجاشی و ابن غضائری در این خصوصیات ،وقتی مراجعه به منابع دیگه میکند و تحقیق میکند ،حقّ را به ابن غضائری میدهد، این است که پیداست یک عالم مسلط به بحثهای رجالی است ،خوب بنابراین از جهت نسبت کتاب به ابن غضائری آن بحثی نیست ، سند روایت هم احمد بن عبدالواحد که قبلاً بحث کردیم ،همان احمد بن عبدون شیخ، شیخ طوسی هست که وثاقتش را اثبات کردیم ،علی بن محمد بن زبیر هم ،همینجور همه با اکثار روایت و اینها توثیق میشوند ، اینها مشایخ مهم طایفه هستند، علی بن حسن بن فضّال فتحیِ ثقه هست ، معاویة بن حکیم هم ثقه هست، میماند خود ابی جمیله ، خود ابی جمیله گفته که رسالهء معاویه به محمد بن ابیبکر را من جعل کردم ، خوب یک نامه نگاریی بین محمد بن ابیبکر و معاویه در منابع ما وجود دارد ، طبق این نقل که نقل معتبری هم هست ابی جمیله گفته من این را وضع کردم ، کأنّ خودش معترف هست به وضّاع بودن، خوب اینجا حاج آقا چند تا نکته اشاره میفرمودند در مورد این عبارت، یکی اینکه اصلاً **انا وضعت رسالة معاویه الی محمد بن ابیبکر** آیا مراد این هست که میخواهد بگوید که من جعل کردم یا بحث دیگه ای است ، میخواهد بگه که این کتاب یک کتاب رمان تاریخی است ،از اول خودش ماجراهایی که اتّفاق افتاده را به عنوان یک داستان از زبان شخصیتهای تاریخی در آورده است ، خوب ببینید ، ما یکسری کتابهایی داریم رمان تاریخی مثل کتابهای جرجی زیدان ،فاجعه رمضانش که ترجمه هم شده است در مورد زندگینامهء حضرت امیر علیه السلام، که این فیلم امام علی کپیِ همین کتاب فاجعه رمضان جرجی زیدان است ،جرجی زیدان کتابهای زیادی دارد ، اینها شخصیتهای تاریخی است ، کتابهای ذبیح الله منصوری این کتابهای رمانهای تاریخی است، یعنی بر اساس شخصیتهای تاریخی به همان حال و هواهایی که وجود دارد،ولی شخصیتها را داستان پردازی کردن دیگه ، داستان پردازیش هم بر خلاف همان چیز نیست، یعنی فرض کنید همان ذبیح الله منصوری داستان استالین که نوشته ، همان استالین تاریخی است ولی برای استالین تاریخی قسمتهای کور تاریخ را که وجود دارد آن را پر کرده است ، ذبیح الله منصوری میگه حتی اسم قابلهء استالین را هم آنجا نوشته که کی او را به دنیا آورده ،امام صادق مغز متفکر جهان شیعه رمان است و ارزش ندارد ومتاسفانه بزرگان ما متوجه این قضیه نشدند ،در مقدمهء توحید مفضل یکی از بزرگان ما یک مقدمه ای نوشته که تمام مطالبش از همین مغز متفکر جهان شیعه است که ذبیح الله منصوری نوشته است تمامش از اول تا آخرش داستان پردازی است دیگه ، این هم میخواهد بگه همین از اول گفته این کتاب را من درست کردم ،به احتمال زیاد معتمر علمای بغداد هم از همینها است ،اینها خیلی وقتها مواد خامش مواد صحیحی هست ، ولی آن مواد خام را از زبان آن شخصیتهای تاریخی قرار دادند ،داستانهایی که وجود دارد ماجراهای تاریخی را از زبان معاویه از زبان محمد ابن ابیبکر بیان میکند و این یک نوع نمایشنامه نویسی است وخوب اولاً این خیلی معلوم نیست که این کلمهء وضعت به آن معنایی باشد که ما تصور میکنیم و به معنای اینکه میخواهد بگوید من جاهلم و اینها، این یک نکته ، نکته دوم اینکه فرض کردیم وضعت به این معناست ،بعضی افراد بودن یک سلیقه ء انحرافیی در امر حدیث داشتند میگفتن به دشمنان میشود دروغ بست ودر میان اهل تسنن یک فرقهء کرّامیّه ،فرقه ای هست که مبناشون این هست که میشود دروغ بست ، میگن که پیامبر گفته که **من کذب علیّ متعمّداً** ،علیّ گفته ، لی نگفته ، متعمداً ، ما که دروغ میبندیم به نفع پیامبر داریم دروغ میبندیم،این یک دیدگاه انحرافیی هست که احیاناً یکسری روایاتی هم به عنوان مؤید برای خودشان **اذا رأیتم اهل البدأ فباهتو**ا از این چیزها ،اینها همه یک روش انحرافی و نادرستی هست که متأسّفانه بوده در فرهنگ اسلامی، حالا این جمیل بن صالح فرض کنید که دیدگاهش این بوده که به دشمنان میشود دروغ بست ،ولی آیا لازمهء جعل بر دشمنان دین این هست که این شخص کسی باشد که بر امام معصوم هم دروغ ببندد ،این در مطالبی که از دشمنان نقل میکنیم به خاطر این دیدگاه انحرافی و کج سلیقگی ، دیدگاهش این است که جایز است مثلاً کذب بر دشمنان دین ببندد ولی این ملازمه با این ندارد که بر ائمه معصومین هم دروغ ببنده ودر روایات اصطلاحی ثقه نباشد ،یعنی یک بحث داریم در مورد اخباری که بر دشمنان میبندد ،این اخبار خبر است ولی اصطلاحاً حدیث یا روایت بهش اطلاق نمیشود، عدم وثاقت در نقلیاتی که بر علیه دشمنان دارد این ملازمه ندارد باعدم وثاقت در احادیث ،آن یک مرحلهء دیگری هست ، بله شما یک موقعی میگید باید اثبات بشود وثاقت شخص در امور حدیثی خوب آن یک مرحله ای است ، این اگر دلیلی بر وثاقت داشته باشیم این نقل معارص با آن دلیل نیست، (احتمالش هم کافی است ،چون این بیشتر از این دالّ نیست که ،ظاهرش این است که این شخص بر معاویه وضع میکرده است ، این ملازمه با این ندارد که، این نامه در مصادر هست و موجود است ، در مورد همین بحثهای سقیفه و اینها است ، ،باهتوهم یعنی به اصطلاح بهت زده شون کنید آن حالا نمیخواهم وارد آن بحث بشم، آن روایت به هر حال معنای ظاهریش قابل اخذ نیست ،قابل الزام نیست و حتما به آن معناش نادرست است ، ) خوب بنابراین این نقل مفضل بن صالح برای تضعیف کفایت نمیکند ، عمده این است که آیا دلیل بر وثاقت داریم، این نکته را عرض بکنم ما تضعیفات را نوعاً حجیّت تعبدیّه برش قبول نداریم ولی عمده این است که بسیاری از کسانی که تضعیف شده اند از آن طرف دلیل معتبر هم بر اعتبارشان نداریم ، آن که قرینهء بر توثیق نباشد به منزلهء این است که ضعیف است ، من در این برنامهء درایة النور آن شرح حال اجمالی هایی که نوشتم ،مواردی که قرینهء بر توثیق وجود داشته خوب سعی کردم توثیق بکنم و عبارت را براساس آن قرائن توثیقیه بنویسم ،ولی آنجایی که قرینه ای بر توثیق وجود نداشته باشد ، همان عبارتهای ائمهء رجال را نوشتم ولو تعبداً آن عبارتهاش قابل اعتماد نبوده ولی چون از جهت عملی بین آن عبارتها و چیز خیلی مهم نبوده ،فرض کنید اگر همین مفضّل بن صالح قرائن بر توثیق نبود مینوشتم ضعّف ،مضعّفٌ یک همچین تعبیری، مضعفٌ را که نجاشی آورده ،البته سعی میکردم عبارتهای تند وتیز نیارم ، عبارتهایی که خود نجاشی بیشتر میاورده ،آن عبارتهای نجاشی را، حتی در آنجایی هم که به نظرم ما قابل قبول نیست این تضعیف و اثبات تضعیف نمیکند همان عبارت را میاوردم ،ولی اصل عمده اش این است که عدم اثبات وثاقت بود که حکم عدم اثبات وثاقت با حکم اثبات ضعف از جهت عملی چون یکی بود سعی کردیم خیلی از عبارتهای متعارف ائمهء رجال فاصله نگیریم ، اما در مورد مفضّل بن صالح قرائن وثاقتش خیلی زیاد است ،یعنی یک راوی بسیار پر روایتی هست ، وکسانی مثل حسن بن علی بن فضّال که اینها جزء روات خیلی دقیق النظری بودند ،خیلی ازش روایت دارد، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی خیلی روایت دارد، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مشایخش جزء یکی از سه نفری هست که لایروون ولایرسلون الّا عن ثقه هست،تک روایتش از یک راوی دلیل بر وثاقت هست تا چه برسد به اکثار روایتی که احمد بن محمد بن ابی نصر کرده ، عمرو بن عثمان خزاز،محمد بن عبدالحمید عطّار ،حسن بن محبوب ،علی بن حکم ، یونس بن عبدالرحمن ،عبدالرحمن بن ابی نجران ، اینها کسانی هستند که حدود 30 تا به بالا بعضی هاشون، حسن بن علی بن فضال حدود 200 تا البته با تکراری ها ، البته اینها نباید وسائل و استبصار هم حذف بشود ،بیشتر روایتهای ابی جمیله در غیر کتب اربعه است ، به خصوص بیشتر در مسائل بصائر الدرجات ،چون بیشتر در فضائل اهل بیت روایت نقل میکرده در آنجاها خیلی روایت دارد، در برنامهء درایة النور حدود 800 روایت از مفضّل بن صالح البته با تکراریها نقل شده که حالا اگر بگیم دو سومش تکراری باشد یک چیزی حدود 300 تا روایت براش باقی میماند و نوع راویهاش هم بزرگان هستند ،یک ابو ثمینه هست که راوی تضعیف شدهء جدّیی هست یعنی از این 300 تا روایت 250 تاش توسط بزرگان حدیث اینها نقل شده است ، خوب تردیدی نباید کرد در وثاقت مفضل بن صالح ابو جمیله، یک نکته ای را ضمیمه بکنم ، در مورد یحیی بن مبارک هم یکی دیگه از قرائن توثیق یحیی بن مبارک وقوع در کتب مفتی به هست ،در کافی زیاد واقع شده است ،ما قبلاً گفتیم نفس وقوع در کتب مفتی به کافی نیست ، کثرت وقوع در کتب مفتی به را ، چون تک تک ممکن است به جهت قرائن و امثال اینها باشد ،ولی تکرر اقتضاء میکند که به اعتماد خود شخص باشد ، این قرینه در مورد مفضل بن صالح که خیلی محکمتر وجود دارد در روایتهای مفتی به ،روایتهای مفضل بن صالح ابو جمیله خیلی زیاد نقل شده است ، این هم این نکته ، یک نکتهء مهمی هم اینجا وجود داشت آن این است که اصلاً این احتمال وجود دار که در این روایت ابی جمیله واقع نشده است ، توضیح ذلک اینکه یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبله عن اسحاق بن عمار خیلی روایت مستقیم دارد، من این احتمال را میدهم بلکه در بعضی از نوشته جات هم دیدم که استظهار کردم ،نشد که دوباره مراجعه کنم، آن این است که این ابی جمیله مصحّف ابن جبله بوده باشد ،اصل سند اینجور بوده :یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جبله عن اسحاق بن عمار بعد آن بن جبله اش در بعضی از نسخ به ابی جمیله تصحیف شده بوده بعد جمع بین نسخهء مصحّف و نسخهء صحیح وجود داشته باشد و عبدالله بن جبله از اسحاق بن عمار خیلی روایت زیاد دارد و این روایت واسطه شدن ابی جمیله بین عبدالله بن جبله و اسحاق بن عمار موارد خیلی کمی است ، خیلی زیاد نیست، در کافی جلد7 صفحه241 حدیث 9 هست، 285 حدیث 10 هست، 406 حدیث2، همهء اینها هم کافی جلد 7 هست و در یک بحثهای مربوط به هم ،من احتمال میدهم اینها پشت سر هم بودن درآن منابع و اینها، این هم یک تحریف واحد بوده که این تحریف به اصطلاح کش پیدا کرده است، حالا بعضیهاش بحثهای خیلی مفصلی دارد که حالا من وارد نمیشوم، یک نکته ای را من اینجا ضمیمه بکنم یک روایتی هست در تهذیب جلد 5 صفحه 387 رقم 1354 عبارت این است ، یحیی بن المبارک عن ابی جمیله عن سماعة بن مهران ،بین یحیی بن مبارک وسماعة بن مهران اگر مراجعه کنید میبینید که غالباً واسطه عبدالله بن جبله هست یا ابن جبله هست دو مورد بر خلاف این غالب وجود دارد ،یکی همین عبارت تهذیب است که عن ابی جمیله وارد شده ، یکی عبارتی هست در کافی جلد 7 صفحه241 حدیث 9 که عبدالله بن جبله عن ابی جمیله عن سماعه هست ، یعنی یک جا ابی جمیلهء خالی ،غالباً عبدالله بن جبله ،یک جا این دو تا با هم است ، اینها را هم کنار هم بگذارید این به نظر میرسد که آن ابی جمیله مصحّف ابن جبله بوده ،وآنجایی هم که این دوتا باهمدیگر جمع شدن ،جمع بین بدل نسخه و اصل نسخه هست ، این است که این احتمال دقیقاً وجود دارد که اینجاهم عبدالله بن جبله و ابی جمیله اصلاً ابی جمیله در سند واقع نشده بوده ريال سند اینطوری بوده **: یحیی بن المبارک عن عبدالله بن جبله عن اسحاق بن ع**مار ،اگر این احتمال را کسی بهش مطمئن هم بشود که دیگه اصلاً ضعف ابی جمیله علی فرض التحقق به اعتبار روایت اصلاً لطمه ای وارد نمیکند (بحث این است که در منابع اولیه اینطوری بوده است ،فرض کنید در کتاب محمد بن علی بن محبوب اینجوری بوده است ، نه در کتابهای متاخر ،و اینکه د رفقیه در صدر سند هم واقع شده است به همین جهت است ، به هر حال به نظرم این احتمال احتمال جدّیی هست که ،من یک جا دیدم که ارجاع دادم که ما در جای خودش چیز کردیم که عبدالل بن جبله از اسحاق بن عمار این مستقیم است و ابی جمیله بین اینها واسطه واقع نمیشود و نوشتم در فلان جا در مورد این بحث کردیم ، من حالا مراجعه نکردم به آنجا ، حالا اجالتاً به عنوان احتمال بحث میکنم ،حالا اگر قرائن آ را اثبات بکند مهم تر هست و امثال اینها، )بنابراین نتیجهء این بحث این هست که این روایت روایت معتبری است ، ولی موثقه هست ،با توجه به این احتمال ،حالا این یک تیکه باشد من فردا بحثش را میکنم ،بعد م برمیگردیم به آیهء شریفه وآیه را دنبال میکنیم.